

مردگرایی

برتری مرد: افسانه‌ی جان سخت



Photo © Claude Venezia, Paris

آنها را از مشخصات زیستی نوع زن می‌شمرند اکتسابی هستند و انسان با منطبق ساختن خود با عادات و سنن و افسانه‌های مربوط به وظایف اجتماعی که عموماً گمان می‌کنند که به‌دو گروه متفاوت یعنی به گروه مردان و زنان اختصاص دارد، آنها را کسب می‌کنند.

به عبارت دیگر انسان یا مرد به‌دنیای می‌آید یا زن. و این يك واقعیت ژنتیک است ولی نقش اجتماعی مرد و همچنین زن چیزی است که انسان آن را می‌آموزد. آنان مکتسبات فرهنگی ویژه هر جامعه محسوب می‌شوند و درست بر همین پایه است که اسطوره جنس مرد و جنس زن رواج و توسعه یافته است.

مثلاً بیشتر جامعه‌های امروزی از زن انتظار دارند که او نقش زنانه خود را از راه زندگی زناشویی و به عنوان يك همسر خوب و مادر شرعی و قانونی ایفا کند. معیذاً ممکن است يك زن بی‌آنکه شوهر اختیار کند، کودگانی به دنیا آورد و وظایف مادری خود را باکمال درستی و شرافت انجام دهد. ولی جامعه زنی را که از عرف و ضابطه خارج می‌شود مجازات می‌کند یعنی احساس مادری را برای وی کم‌وبیش ناگوار و ناخوشایند می‌سازد. بعکس مرد مورد هیچگونه مجازات

مشابهی قرار نمی‌گیرد. از آنجا که زندگی مستقل در جامعه برای زن دشوارتر است تا برای مرد، غالب زنان در بیشتر جامعه‌ها زندگی زناشویی را هدف خود قرار می‌دهند.

چیزی که وضع زن را دشوارتر می‌سازد، اینست که در این گونه جوامع تعلیم و تربیتی وجود دارد که همه آنها زن‌راه‌سوی زندگی زناشویی سوق می‌دهند. ماهرگز نمی‌خواهیم با این نوع ازدواج مخالفت ورزیم ولی البته باید تصدیق کنیم که اسطوره‌ها به شکل پیامهای اجتماعی الزام‌آور در این باره رواج دارند که از آن جمله‌اند: اسطوره زنانه، اسطوره اجتناب‌ناپذیری ازدواج، افسانه دختر پیر، دختر افسانه باکره‌گی و غیره. و در مقابل آنها افسانه «مردگرایی» قرار دارد، یعنی به‌مقام‌خدایی رسانیدن مرد، یعنی وابستگی حتمی زن به مرد و افسانه «قدرت طبیعی» مرد بر زن. اینها منجر می‌شود به‌اینکه انسان از هر جهت برای جنس مرد برتری قائل گردد.

حال باید دید که در همه اینها چه امر واقعی وجود دارد؟

تأثیر عمیق فرهنگ روی آنچه دنیای مسیحی غرب آن را در رفتار و امتیازات دوجنس مرد و زن طبیعی شمرده است دیگر محتاج

اثبات نیست.

«مارگارت مید» مردم‌شناس مشهور آمریکایی که در سه‌گروه مختلف از اهالی گینه جدید در اقیانوس آرام مطالعاتی انجام داده است، مشاهدات خود را در این باره چنین بیان می‌کند: «مادرمیان قبیله «آراپش» پی‌بردیم به اینکه هم مردان و هم زنان واجد خصلت واحدی هستند که اگر از زاویه خانوادگی بدان‌بنگریم باید آن را خصلت مادرانه بنامیم ولی به‌لحاظ جنسی باید به آن خصلت زنانه نام دهیم. ما همچنین دریافتیم که مردان و زنان قبیله این عادت را کسب کرده‌اند که با یکدیگر هم‌کاری کنند و از هرگونه رفتار تعرض‌آمیز و تجاوز کارانه نسبت به یکدیگر اجتناب ورزند و به نیازها و خواسته‌های همدیگر توجه داشته باشند. اینکه انگیزه جنسی بتواند در مرد و زن نیروی محرک عظیمی باشد، این مفهومی است که ما هیچگونه آثاری از آن نزد آن دو گروه ندیدیم.

بعکس در میان «موندوگومورها» مشاهده کردیم که مردان و نیز زنان رفتارخشن و تجاوزکارانه و تمایلات جنسی بسیار شدیدی دارند و واجد خصلتی هستند که تقریباً عاری از هرگونه مهربانی و ملاطفت مادرانه است.

مردان و زنان این قبیله تقریباً دارای آن نوع خصلت هستند که ما در جامعه هایمان فقط نزد مردان سرکش و متجاوز می توانیم آن راسراغ بگیریم.

نه در میان «آریشها» و «موندوگومورها» تفاوت بین دو جنس مرد و زن فاحش نیست و این دو گروه از این حیث باهم فرقی ندارند. کمال مطلوب آریش، مرد مهربان و حساسی است که زن مهربان داشته باشد و کمال مطلوب موندوگومور هم مرد سرکش و بی باکی است که بازنی چون خود ازدواج کرده باشد. «در میان یک قبیله دیگر یعنی قبیله شامبولی ما به تصویر کاملاً معکوس از رفتارهای مردان و زنان جامعه های خاص خودمان برخوردیم. در آنجا زن سلیطه و خونسرد است و اداره امور را شخصاً برعهده دارد. مرد زیر دست زن و مطیع اراده او است.»

برای نشان دادن اینکه زن قادر است نه تنها وظایفی را که به او اختصاص دارد، بلکه وظایفی را هم که به جنس مرد تخصیص یافته است انجام دهد، مثالهای متعدد دیگری نیز می توان آورد. مسلماً آنچه تا حد زیادی سبب شده است که مردم میان وظایف مردان و زنان فرق بگذارند نوع آموزش آنان یا فقدان آموزش است و نیز آموزشی است که در جهت خاص صورت می گیرد.

تفکیک وظایف مرد و زن از قدیم ترین دوره ها یعنی هنگامی که در جوامع اشتراکی باستانی انسان برحسب سن و جنس افراد به تقسیم شغلها مبادرت کرد، آغاز شد. و این عمل باگذشت زمان گسترش یافت تا به حدی که آن را یک پدیده طبیعی شمردند.

بالاخره عمل تفکیک وظایف مرد و زن بتدریج شدت یافت تا اینکه در جوامع مبتنی بر اساس سلسله مراتب و تقسیم شده به دوطبقه اقتصادی و اجتماعی که در آن هدف، همچنانکه هنوز هم هست، چنین بود که ثروت و قدرت را رویهم انباشته سازند، به نهایی ترین شکل خود رسید.

در قرون وسطی در اروپا زن را به عنوان ملك و دارایی مرد جزو ثروت های مادی قرار دادند. و در نتیجه این افسانه که اختلاف بین وظایف زن و مرد یک اختلاف طبیعی و ذاتی است قوت گرفت تا بدانجا که امروز هم اشخاصی وجود دارند که از نظریه برتری عقلی و زیستی مرد دفاع می کنند. از جمله دلایلی که این اشخاص اقامه می کنند آنست که زن به لحاظ تولید آثار فکری و عقلی، استعداد کمتری دارد.

در تحلیل ایدئولوژی و رفتارهایی که از علایم مشخصه آنچه در آمریکای جنوبی «مردگرایی» نامیده می شود، هستند انسان نیاز دارد به اینکه افسانه وابستگی زن به مرد را هم مورد بررسی قرار دهد.

«مردگرایی» افسانه برتری مرد و تفوق عقلی و معنوی مرد بر زن است. این افسانه گذشته از جنبه های فرهنگ عامیانه آن در جامعه های طبقاتی عصر ما جنبه ضرورت و رسمیت دارد. در حقیقت در بیشتر این جوامع تفوق اجتماعی مرد واجد اعتبار قانونی و یک نهاد واقعی است.

«مردگرایی» به شکل یک ایدئولوژی ستعمارانه به وسیله انواع رفتارها و بویژه در زمینه اقتصادی، تظاهر می کند. برتری جنس مرد که جنبه اصلی این افسانه را تشکیل می دهد، در این زمینه ها و در بسیاری از عرصه های دیگر که در آن نمونه مرد برتر با شخصیت اسطوره ای، خشن، آمرانه، مستبد، شجاع، متجاوز، استیلا طلب، متکی به نفس، فریبنده، دارنده چند زن و طبیاً بی وفا، ظاهر می شود. جنبه دیگر این پدیده، اسطوره مربوط

به جنس زن است که افسانه های رام و مطیعی هستند. این افسانه که اساساً مبتنی بر وابستگی اجتماعی زن به مرد است زن را آدم مهربان و فرمانبردار و فداکار که دارای صفات و خوبی مادری است و نیز به عنوان یک همسر خوب و مطیع و با وفا و خلاصه به عنوان شخصی معرفی می کند که باید احترامش گذاشت ولو اینکه انسان با او همه گونه بد رفتاری کند.

در جدول زیر مشخصات عمده این دو اسطوره به طور خلاصه بیان شده است. این جدول بر اساس نتایجی که ما از مطالعات خود در کشورهای مختلف آمریکای جنوبی بدست آورده ایم، تنظیم شده است. نتایج مطالعات ما موضوع کتابی را تشکیل می دهند که قرار است به زودی تحت عنوان (انسان و رفتارهای او، پاسخ هرئان سان مارتن و سارالاهانریکزه کتراد- لوفتر) در مکزیکو چاپ شود.

این مشخصات را مردم در کشورهای آمریکای جنوبی: «عادی» و «طبیعی» می شمردند. در حقیقت آنان هم واقعی و هم افسانه ای هستند. واقعی هستند برای اینکه در هر دو گروه مرد و زن، البته به درجات متفاوت، وجود دارند، افسانه ای هستند برای اینکه انسان آنها را صفات طبیعی یعنی صفات غریزی و فطری می پندارد و حال آنکه آنها صفات اکتسابی هستند. بی شک این اسطوره در کشورهای گوناگون برحسب فرهنگ و سازمانهای اقتصادی و اجتماعی آنها و به علت تأثیر عواملی مانند مذهب یا مبادله های فرهنگی بین گروه های مختلف نژادی که در کنار هم زندگی می کنند به شکل های مختلف بیان می شود.

ولی اسطوره همیشه به سازمان اقتصادی و اجتماعی مربوط و وابسته است حتی در موق های که ظاهراً هیچگونه رابطه ای با این سازمان ندارند. مثلاً بکار بردن اصطلاحات «جنس قوی» و «جنس ضعیف» بی مورد و بی اساس نیست. زیرا در واقع نظام اجتماعی موجود در آمریکای جنوبی به عنوان عامل تولید کننده نسبت به مرد اهمیت بیشتری می نهد تا به زن. در بازار کار عرضه برای زن و مرد فرق می کند. در مورد دسترسی به آموزش هم وضع تقریباً بدین گونه است.

این اسطوره، این شرایط اجتماعی تبعیض آمیز سبب می شوند که به جز دویا سه کشور آمریکای جنوبی در کشورهای دیگر این ناحیه، بیشتر زنان سرنوشت را با زندگی زناشویی در هم آمیزند. در این کشورها ازدواج را نتیجه منطقی سازمان جامعه می دانند، وابستگی زن و طرز تفکر ظالمانه که به وسیله مرد تحمیل می شوند به مقیاس کوچک در ازدواج منعکس می گردند. مرد گزینه مالکیت را که در وجود وی هست درباره همسر و خانواده اش اعمال می کند. مرد از هر حیث رئیس خانواده است مخصوصاً در زمینه «شرف» خانواده که در آمریکای جنوبی اهمیت بسیاری دارد. از همین جاست که اسطوره های دیگر سرچشمه گرفته اند مثلاً اسطوره «باکی و بی آیشی زن». این توقعات فقط زنان و دختران را هدف قرار می دهند ولی مردان از آنها معاف هستند. این وضع به وسیله «حقوق بومی» که اسپانیای در دوره استعمار آن را در آمریکای جنوبی وضع کرده، به رسمیت شناخته شده است.

فهرستی از مشخصات زن و مرد

در جدول زیر صفات عمده ای که هنوز از علایم مشخصه مردان و زنان در آمریکای جنوبی است ذکر شده اند. این جدول را نویسنده این مقاله متعاقب مطالعاتی که در آمریکای جنوبی انجام داده تنظیم کرده است.

زنان	مردان
- مهربان و آرام	- سخت دل - خشن
- احساساتی	- خونسرد
- حساس	- روشنفکر
- روشن بین	- منطقی و موشکاف
- فاقد حس مال اندیشی، گنج و با حرکاتی از روی بی اختیاری	- منظم و مال اندیش
- سطحی	- عمیق
- شکننده (جنس لطیف)	- قوی
- مطیع و رام	- آمر و مستبد
- وابسته و حمایت شده (ترسو و نالان)	- مستقل و شجاع (مردان نمی گیرند)
- محجوب	- جسور
- با حزم و احتیاط	- متجاوز و گستاخ
- دارای خوی و خصلت مادرانه	- دارای خوی و خصلت پدرانه (?)
- دربار، فریبا، ولی مسخر و مجذوب مرد	- جدی و جذاب
- دمدمی و متلون	- ثابت قدم
- زیبا	- زشت
- بی عزم	- اعتماد به نفس
- منفی	- مثبت
- از خود گذشته و فداکار	- بی ملاحظه و علاقه مند به آسایش خود
- جسود	- جوانمرد
- کنجکار	- بی تفاوت
- دارای یک شوهر	- دارای چند زن
- پا لگو عقیف	- خیره و مجرب در عشق
- وفادار	- بی وفا
- علاقه مند به خانه	- شیفته امور و زندگی عمومی
- متحمل ضرب و جور شوهر	- شهوت ران بی رحم
- مبتلا به هیستری	- اشتغال دائمی فکر به یک امر

«انگستانه دوزندگی»

در این گراور بر نام که مربوط به قرن هفدهم میلادی است نمائی به کمک وسایل و لوازم خانگی از زن که برای ابد محکوم به انجام دادن وظایف سنگین خانگی است یک تصویر اتنمادی ساخته است.

Photo © Snark International



مفهوم مشابهی از پاکي و بی‌آلایشی زن را می‌توان در میان طبقات مختلف مردم سری لانکا و ساحل مالابار در هندوستان باز یافت. در این نواحی رسم بر اینست که دختر در سنین بسیار پایین و پیش از رسیدن به سن بلوغ ازدواج کند شاید به این منظور که این «پاکي و بی‌آلایشی» به وسیله تصد زناشویی و الزام وفاداری حفظ گردد. در این نواحی ضرب‌المثل مشهوری هست که می‌گوید: «آبروی مردان به وسیله زفافشان حفظ می‌شود» و این سخن تفسیر و توجیه ما را تأیید می‌کند. ما تنها در آمریکای جنوبی یا در آسیا به چنین مفهومی برمی‌خوریم. بسیاری از جامعه‌شناسان راجع به مفهوم «شرف و آبرو» در میان مردم روستائین جامعه‌های مدیترانه‌ای اروپا به مطالعاتی دست زده‌اند. و به این نکته پی برده‌اند که در آنجاها «شرف و آبرو» نقشی ایفا می‌کند که به‌تصور می‌کند مردم آمریکای جنوبی از آن در ذهن خود دارند و مخصوصاً به مفهومی که هنوز مثلاً در دو کشور مکزیک و کلمبیا وجود دارد، بسیار شبیه است.

در مورد اسطوره‌های مربوط به جنس مرد و زن آنچه اهمیت دارد و نباید فراموش کرد اینست که آنها ظالمانه و تبعیض‌آمیز هستند. خانواده و مؤسسات اجتماعی میل دارند که از هر فردی از افراد ذکور و اناث جامعه به جای یک شخص یک مرد یا یک زن بسازند. وظیفه مرد و زن در جامعه حتی پیش از آنکه شخصیت کودک به قدر کافی رشد کند، تقسیم می‌شود. در نتیجه کودکان این وظایف را کاملاً ناآگاهانه می‌پذیرند اگر چه بعدها در سنین بلوغ هنگامی که به‌جنبه ساختگی آن بی‌می‌برند آنها را رد می‌کنند. و آن وقت است که زن آزادی خود را می‌طلبد چون احساس می‌کند که مظلوم واقع شده است.

این وضع بر اثر تجزیه و تحلیل علل ازدواج یک پسر یا دختر معلوم می‌شود. مطالعاتی که بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۰ در کشور شیلی صورت گرفته نتایج زیر را بدست ما داده است.

- ۱- به چه علت‌هایی زن در کشور شیلی ازدواج می‌کند؟
 - برای اینکه منزل پدری را ترک گوید و آزاد زندگی کند (؟) ۱۹٪
 - برای اینکه خود را تنها احساس می‌کند ۱۴٪
 - برای اینکه می‌ترسد تا پایان عمر دوشیزه باقی بماند ۱۳٪
 - برای اینکه می‌بندارد عاشق شده است تحت فشار پدر و مادر به ازدواج تن در می‌دهد ۱۲٪
 - واقعاً عاشق می‌شود و ازدواج می‌کند ۱۱٪
 - برای اینکه خانه مستقلی برای خود داشته باشد و امور آن را شخصاً اداره کند ۷٪
 - برای اینکه به یک تکیه‌گاه نیاز دارد ۶٪
 - برای اینکه می‌خواهد بچه به دنیا آورد و مادر باشد ۵٪

- ۲- به چه علت‌هایی پسر در کشور شیلی ازدواج می‌کند؟
 - برای اینکه شخصیت مردانه خود را ثابت کند ۲۷٪
 - برای اینکه می‌خواهد کودک‌دانی داشته باشد و ثابت کند که استعداد تولید مثل در او هست ۲۱٪
 - برای اینکه می‌خواهد شریکی داشته باشد که در زندگی داخلی او به‌وی

- کلمک کند ۱۴٪
- برای مزایای اقتصادی آن و به‌خاطر مقام و شهرتی که از این راه می‌تواند در اجتماع بدست آورد ۱۴٪
- به علت جاذبه جنسی ۱۴٪
- به علت عشق ۷٪
- و علل دیگر ۳٪

پس می‌توان دریافت که در شیلی یک دختر غالباً از آن جهت ازدواج می‌کند که از تحت قیمومت پدری رهایی یابد اگرچه به زودی پس از آن به اشکال دیگری دچار می‌آید، یعنی تحت تبعیت شوهر خود قرار می‌گیرد. به عنوان علل ازدواج تعدادی از مشخصات دیگر اسطوره‌مربوط به جنس زن هم در اینجا بیان شده‌اند که عبارتند از: ترس دختر از اینکه تاپایان عمر دوشیزه باقی بماند، تبعیت از قدرت پدر و مادر، نیاز وی به یک تکیه‌گاه و حامی به این علت که او خود را درمانده احساس می‌کند.

مرد به نوبه خود در شیلی وقتی اظهار می‌دارد که دلایل عمده او برای زناشویی تمایل به ایجاد یک کانون خانوادگی و داشتن چند کودک یعنی اثبات این نکته به عموم مردم است که در وی مردانگی و استعداد تولید مثل هست در واقع تصور نادرستی را که از شخصیتش در ذهن خود دارد، آشکار می‌سازد. در سومین مرحله است که مرد به شریک زندگی‌اش مراجعه می‌کند ولی آنچه فقط برای اینکه زن کارهای خانه را انجام دهد و از کودکان مراقبت کند.

تصادفی نیست اگر در میان عللی که هم مردان و هم زنان برای ازدواج ذکر کرده‌اند عشق در درجات پایین‌تری قرار دارد. این نشان می‌دهد که یک نظام اجتماعی تا چه اندازه ممکن است رفتارهایی را در انسان سبب شود که جنبه شخصی آنها بسیار زیاد است و نیز بیان می‌کند که چگونه اندیشه مالکیت در مرد یا مفهومهای اسطوره‌یی دیگر مهمتر از آن عاملی به نظر می‌آیند که پایه اصلی ازدواج را باید تشکیل دهد و آن زنجیر عشق طبیعی و خودانگیز است که مرد و زن را بهم می‌پیوندد.

حال باید دید که این اسطوره از کدام واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی مایه می‌گیرد؟ مشخصات عمده نظام‌های اجتماعی در آمریکای جنوبی امروزه عبارتند از: وابستگی اقتصادی، عدم رشد اجتماعی، یک سازمان اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب خشک، عدم تساوی امکانات بین گروه‌های مختلف و بالاخره وجود مجموعه‌یی از ارزشها که مانند اسطوره‌مربوط به جنس مرد از طریق یک آموزش خاص تمهیم می‌یابد و جنبه جاودانی و ضرور به خود می‌گیرد.

مردم در یک حالت بیگانگی و محرومیت بسر می‌برند یعنی نمی‌توانند برای رشد هانگ شخصیت انسانی از همه گروتهای طبیعی آمریکای جنوبی بهره بگیرند. مبارزاتی که اکنون به‌نام آزادی و به‌طور مداوم در این قاره رخ می‌دهد

نمایشگر وضع بیزارکننده‌یی هستند که توده عظیمی از مردم در آن زندگی می‌کنند. در چنین جامعه‌یی ویا مجموعه‌یی از ارزشها که با امتیاز دادن به مرد تبعیض جنسی را مجاز و مسلم می‌کند، وضع زن ناچار متزلزل و ناپایدار باقی‌می‌ماند. و این در همه زمینه‌ها آشکار است: در آموزش، کار، امنیت اجتماعی، دانشگاه، حقوق مدنی و غیره.

با اینهمه مطالعه‌یی که چند سال پیش (مطالعه تطبیقی درباره دسترسی دختران و زنان جوان به آموزش فنی و حرفه‌یی) از طرف یونسکو بعمل آمده نشان می‌دهد که اکنون هیچگونه مانع قانونی برای دسترسی زنان به آموزش، کار و یک زندگی اجتماعی آزاد، در هیچیک از کشورهای جهان وجود ندارد. و این به لحاظ نظری درست است ولی در عمل قضیه طور دیگری است.

کوبا، آرژانتین، شیلی، اوروگوئه، کشورهایی از آمریکای جنوبی هستند که در آنها شرکت زن در همه سطوح آموزش، کار، زندگی اجتماعی به عالی‌ترین درجه خود می‌رسد. باوجود این در شیلی مثلاً تنها بیست و پنج درصد دخترانی که سنشان بالاست و می‌توانند کار کنند کار دارند. و اگرچه در ۱۹۵۲ تعداد زنان دارنده کار تا ۲۵/۳٪ تعداد کل زنان را تشکیل می‌داد که سنشان بالاست و می‌توانند کار کنند ولی این درصد در ۱۹۷۰ به ۲۲/۴ درصد پایین آمد.

نسبت زفانی که کار می‌کنند به جای اینکه روز به‌روز افزایش یابد کاهش می‌پذیرد. این پدیده که در آمریکای جنوبی عمومیت دارد، نتیجه رشد نا کافی نیروهای تولیدی و رکود اجتماعی ناشی از وابستگی اقتصادی است. عوامل دیگری را هم در این میان باید منظور داشت. مثلاً داشتن یک کار برای یک زن حتماً این معنی را نمی‌دهد که او آزادی اجتماعی بدست آورده یا اینکه از برابری امکانات با مرد برخوردار است. در واقع زن هنوز مطیع و فرمانبردار شوهرش باقی مانده و عرضه کار برای زن و شوهر یکسان نیست. در مورد دسترسی به آموزش و راهنمایی شغلی هم نابرابریهای مشابهی وجود دارد. دفاتر ثبت نام دختران دانشجو در دانشگاههای شیلی طی ده سال اخیر نشان می‌دهند که بیشتر دختران در رشته‌های آموزشی، داروسازی، خدمات اجتماعی و پرستاری تحصیل می‌کنند. در مورد حرفه و شغل هم ثابت شده است که بین زن و مرد نابرابری هست. در شیلی بیشتر از نصف زنانی که کار می‌کنند در قسمتهای «زنانه» مثلاً در صنعت پارچه‌بافی، مغازه‌ها، بخش‌های خدماتی و در قسمتهای مربوط به مواد غذایی استخدام شده‌اند.

پس وابستگی اقتصادی زن و نیز همه اسطوره پستی و کمتری زن در برابر مرد نه با حقیقت زن بودن بلکه با فعالیتها و سازمان‌های اقتصادی کشور روابط منطقی مستقیم دارند.

عدم شرکت یا شرکت جزئی زنان در زندگی اجتماعی با مشخصات زیستی و روانی آنان ارتباط ندارد بلکه به علل اجتماعی مربوط است که تا کنون برای شرکت زن در زندگی اجتماعی موانعی تولید کرده اند. عصبانی که اکنون جوانان و زنان سراسر جهان می کنند واکنشی است بر ضد این وضع تاریخی که «جامعه مردان بالغ» آن را بوجود آورده است.

جوانان و زنان فعلا مقامی را که در جامعه شایسته آنان است مطالبه می کنند. و این مبارزه بین نسلها یا مبارزه بین جنس زن و جنس مرد نیست و حتی، همچنانکه «کنراد لورنتز» ادعا می کند، نباید آن را قصد تعرض آمیز و تجاوز-کارانه می برضد بزرگسالان شمرد، بلکه این فقط مطالبه قانونی توده عظیمی از مردم است که از حقوق و مسئولیت های خود محروم مانده اند. آنچه وضع را میسر می سازد آنست که ما امروزه شاهد شبه آزادی زن هستیم. درست

است که برخی جنبه های سطحی اسطوره جنس مرد و جنس زن از میان رفته اند ولی آزادی واقعی هنوز بدست نیامده است.

با این وضع و تا زمانی که زادی واقعی مرد یعنی آزادی آن قسمت از نوع بشر که اکنون محجور و محروم از حقوق خود زندگی می کنند بدست نیامده است آزادی واقعی زن ممکن نیست وجود داشته باشد.

زنان تنها با این عمل که خانه پدری را ترک می کنند و به خانه شوهر بروند یا اینکه در يك اداره و يك کارخانه کار می کنند و پس از فراغت از کار و بازگشت به منزل کارهای عادی و روزانه خانه را از سر می گیرند نمی توانند آزادی خود را بدست آورند.

پاسخ «هربرت مارکوزه» فیلسوف معروف آمریکائی به پرسشهایی که در این مورد از وی بعمل آمده چنین است: «اگر عقیده بر این باشد که زنان به هر حال باید از خانه هایشان

بیرون بروند و کاری بدست آورند من از خود می پرسم که آیا انسان حق دارد اینرا آزادی بنامد. آنچه بدین سان بدست می آید هزاران منشی تازه است که موظف هستند روزانه متجاوز از هشت ساعت در اداره بی بنشینند و کارهای احمقانه ای را که روسای احمق راجع به موضوع-های احمقانه بدانان دیوکت می کنند بنویسند یا باید هر روز هشت ساعت ایستاده به کار يك نواخت و مداومی بپردازند. این آزادی نیست.»

تنها در يك جامعه آزاد ممکن است که زنان آزاد وجود داشته باشند. ولی برای این کار باید مردان آزادی هم وجود داشته باشند، زنان و مردان مسائل اجتماعی واحدی دارند. بنابراین آزادی هر دو جنس از وابستگی، از کامیابی - های اسطوره ای و از محرومیت حقوقی باید مسئله مشترکی باشد که آن دو متفقا باید آن را حل کنند.

■ هرآن سان سارتن

دفتر چه یادداشت يك دختر برمه ای (بقیه از صفحه ۲۷)

زن نام خود را حفظ می کند بی آنکه نام شوهر خود را جانشین آن سازد یا بدان ببیند. کودکان هم دارای نامهایی هستند که با اسامی پدران و مادرانشان هیچگونه ارتباطی ندارند. در حالی که در جوامع غربی زن باردار و همسرش به کتاب مراجعه می کنند تا نام یکی از قدسین را برگزینند و آن را پس از وضع حمل زن به عنوان نام تمیدی به نوزاد بدهند در برمه نام را بسیار دیر انتخاب می کنند.

پدران و مادران ابتدا درباره طبیعت و خوی و خصلت کودکانشان مطالعه دقیق می کنند و سپس با توجه به همین ملاحظات و نیز ملاحظات نجومی بر حسب روز و ساعت تولد بدانان نام می دهند.

نام يك امر کلی است و از يك نام اصلی و يك نام خانوادگی تشکیل نشده است. معمولا برنامی معنایی دارد. اسامی عموماً ولی نه همیشه تملق آمیزند. مثلاً دختران کوچکی در دنیا هستند که «وت - ما» یعنی خوک کوچک نام دارند. پس از اینکه این دختران بزرگ شدند، هر کدام از ایشان اگر اسم خود را نپسندند یا اینکه نام را با شخصیت خود متناسب ندانند، می توانند آن را تغییر دهد. پسران هم البته می توانند چنین کنند. در شهرها کافی است که شخص تغییر نام خود را در روزنامه ها اعلام کند.

چون زناشویی هیچگونه مفهوم روحانی ندارد، پس برای آن تشریفات مذهبی و رسمی لازم نیست و ضرورتی ندارد که دختر کلمه «بلی» را در برابر راهب یا شهردار بزبان آورد. تشریفات در حضور افراد خانواده و دوستان که همگی شاهد ازدواج پسر و دختر هستند انجام می گیرد.

کارها به طرز بسیار ساده جریان می یابد: پسر و دختر دستهای راست خود را بريك بالش روی هم قرار می دهند و در کاسه نقره ای غذا می خورند و آنگاه ازدواج آن دو رسمیت می یابد. پس از ازدواج هیچیک از آن دو انگشتری یا حلقه عروسی در انگشت خود نمی کنند. هیچ

گونه علامت خارجی وجود ندارد که نشان دهد آیا کسی ازدواج کرده یا نکرده است. نشانه وصلت پسر و دختر همان کاسه نقره ای است که زن و شوهر آن را با دقت بسیار نگاه می دارند. در برمه قوانین مربوط به زناشویی از قرنهای پیش بر قوانین زناشویی بیشتر کشورهای غربی برتری داشته اند.

حقوق و مسئولیت های زن و شوهر در اینجا

برابر و متقابل هستند. تا زمانی که زندگی زناشویی آن دو ادامه دارد همه اموال يك کل تقسیم ناپذیری را تشکیل می دهند. هیچگونه قرارداد زناشویی وجود ندارد و نظام مالکیت مشترک تنها نظامی است که وجود دارد. زندگی زناشویی با توافق دو طرف حفظ می شود.

در برمه جدایی زن و شوهر با رضای طرفین امکان پذیر است و حال آنکه در فرانسه تا به حال، حتی اگر زن و شوهر بر سر جدایی توافق می کردند، می بایست یکی از آن دو خطای های دیگری را ثابت کند. در صورتیکه زن و شوهر با توافق یکدیگر از هم جدا شوند هر يك از آن دو می تواند آنچه را که پیش از ازدواج به وی تعلق داشته، تصرف کند. دارایی و اموالی که در طول مدت زندگی زناشویی بدست آمده است ملک مشترک بحساب می آیند و بین زن و شوهر به طور مساوی تقسیم می شوند. جدایی زن و شوهر در برمه اگر چه کار آسانی است ولی بسیار به ندرت صورت می گیرد.

اندیشه های مربوط به مساوات و برابری که در عرف بوداییان برمه منعکس شده، چنان نیرو و اعتباری دارند که می توانند مورد توجه غیر بوداییان هم قرار گیرند. نمونه ای که می توان برای آن ذکر کرد میثاق مسلمانان برمه درباره فسخ پیوند زناشویی است. این میثاق که کنگره مسلمانان برمه بدون اشکال خاصی آن را تصویب کرده، در مارس ۱۹۵۳ اعتبار قانونی پیدا کرد. این قانون برای زنان مسلمانان برمه همان حقوقی را قایل است که برای زنان بودایی برمه، یعنی حق استفاده از امکانات برابر برای جدایی از شوهر به هنگام طلاق و حق استرداد سهمی که از دارایی و اموال آنان تعلق می گیرد.

این اقدام در کشورهای دیگر مسلمان موجی از اعتراض برانگیخت زیرا در این کشورها زن در مقابل تصمیم مستبدانه و یکجانبه شوهری که می خواهد با دلیل یا بدون دلیل از همسر خود جدا شود هیچگونه چاره ای ندارد. اکنون زنان مسلمان در برمه دارای موقع یکسانی با خواهران برهمنی خود هستند و مانند آنان بی حجابند.

در برمه روابط بین مرد و زن بر پایه برابری استوار است. در فرانسه مثلاً گاه اتفاق می افتد که يك آقا از روی خودنمایی جای خود را به يك خانم بدهد یا اینکه در راه خود را کنار بکشد تا خانم عبور کند. این گونه خوش خدمتیا در مردان برمه دیده نمی شود و زنان برمه از این نوع مهربانیا و احترامات برخوردار نیستند.

در حقیقت قوانین حق تقدم در برمه مبتنی بر سن افراد است نه جنس آنان. مردم برمه بزرگتران خود را بی اندازه محترم می شمردند. در این کشور يك زن جوان جای خود را به يك مرد بزرگتر می دهد. شوهر فرانسوی، به قول معروف، هنگامی که از سر کار به خانه باز می گردد میل دارد کفشهای راحتی خود را بپوشد، تلویزیون تماشا کند و روزنامه اش را به خواند و حال آنکه همسر وی، حتی اگر سراسر روز را هم در بیرون از خانه کار کرده باشد به بچه هایش می پردازد، شام را آماده می کند، سفره را می گسترد و غذایی را که تهیه کرده در آن می گذارد و ظرفها را می شوید و غیره. اگر چه مردان برمه به عقیده مردم غرب در انظار عموم بسیار مبادی آداب به نظر نمی آیند ولی برای شرکت در اداره امور خانوادگی لمحهی دزدک را جایز نمی شمردند. برای يك مرد برمه ای آشپزی و شستن ظروف تنگ نیست. در میان خانواده های برمه ای بسیار دیده شده است که مرد برای فرزندش لالایی می خواند و لسی همسرش نشسته و روزنامه مطالعه می کند.

در عین حال که مرد برمه ای بطور طبیعی در انجام امور خانه مشارکت می کند، مسئولیت خانه به عهده زن است. در برمه حساب دخل و خرج خانواده عموماً در دست زنان است. و بنابر سنت داد و ستد نیز در دست زنان است. زنان در بازار در حالیکه سیگار در دست برمه ای بربل دارند با سقر مخصوص می جوند کالاهایشان را به معرض فروش می گذارند یا در دکه هایی که برای خود ساخته اند مواد خوراکی پاره گذران می فروشند که احتمالاً توسط شوهرانشان و در مدتی که آنان لباس می پوشند تا به بازار بروند، تهیه می شوند.

دختران جوان بسیار دوست می دارند که مغازه کوچکی داشته باشند. زیرا با داشتن مغازه آنان فرصت می یابند تا عده ای از جوانان و شاید هم شوهر آینده خود را ملاقات کنند. به هر حال زنان برمه ای اعم از متأهل و غیر متأهل بسیار خوش محضر و اهل معاشرت هستند و معروف است که در تجارت شم بسیار قوی دارند.

بنابراین در برمه زن و مرد با هم زحمت می کنند و کار یکی کار دیگری را تکمیل می کند. امروزه صنعتی شدن کشور انواع تازه ای از کارها را بوجود آورده است و زنان خود را به سرعت با آن نوع کارها منطبق ساخته اند. در این کشور زنان هم با مردان راه کارگاهها و کارخانه ها و اداره ها را در پیش گرفته اند.

آنان مراحل عالی تحصیلی را طی کرده